

فیلم «شکسپیر عاشق» ساخته جان مدن (John Madden) که یکی از برجسته‌ترین آثار سینمایی سال ۱۹۹۸ بود، توجه سینما دوستان جهان را بیش از هر چیز متوجه فیلمنامه آن کرد که اتفاقاً جایزه بهترین فیلمنامه از سوی منتقدین فیلم نیویورک را به خود اختصاص داد. نویسندگان فیلمنامه تام استوپارد و مارک نورمن در دنیای درام‌نویسی چهره‌هایی شناخته شده‌اند، تام استوپارد را به ویژه از طریق نمایشنامه‌های معروفی چون *زُنکرانتز* و *گیلدنسترن مرده‌اند*، آن چیز واقعی، آرکادیا و اختراع عشق و فیلمنامه‌هایی چون *برزیل*، *امپراتوری خورشید*، *خانه روسیه* و *بیلی بشگیت می‌شناسیم* و مارک نورمن همان فیلمنامه‌نویسی است که دنیای آب (آبی) و *نخبگان*

## «شکسپیر عاشق»

### در نخستین دقایق

مسعود اوحدی

آدمکش را نوشته است.

در این میان، تسلط تام استوپارد، به عنوان یک شکسپیرشناس، بر دوران شکسپیر و تئاتر «الیزابتین»، و از آنجا به تئاتر رنسانس به‌طور کلی، برای علاقمندان آثار او امری کاملاً نمایان است. در شکسپیر عاشق تام استوپارد و مارک نورمن از هر فرصتی برای تجسم ویژگی‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حرفه‌ای تئاتر الیزابتین و تنفس خلاقه شکسپیر در چنین فضایی بهره گرفته‌اند. در واقع، فیلمنامه شکسپیر عاشق چگونگی قهرمان شدن درام‌نویس پر آوازه در اثر خویش و شرح این حقیقت ماندگار است که هنرمند فرزند زمانه خویش و پیام‌آور فداهاست.

در این مقاله، به چگونگی بازتاب حسی از تئاتر الیزابتین و شخصیت شکسپیر، آن‌گونه که در نخستین

دقایق فیلم شکسپیر عاشق در بخشی که معمولاً از آن به عنوان بخش معرفی و ارایه وضعیت یا «اکسپوزیسیون» Exposition یاد می‌کنیم تجسم یافته، می‌پردازم. برای این منظور ابتدا به شرح کوتاهی از آن ویژگی‌های تئاتر الیزابتین و درام رنسانس بسنده می‌کنم و سپس با اشاره به اهمیت بخش اکسپوزیسیون در فیلمنامه، چگونگی پرداخت به آن ویژگی‌ها را پس از ارایه دقایق نخستین اصل فیلمنامه مورد بررسی قرار خواهم داد.

درام انگلیسی در فاصله سال‌های ۱۵۷۶ تا ۱۶۴۲ (عصر ملکه الیزابت اول، عصر شکسپیر) از غنای فوق‌العاده و انبوه تماشاگران تماشاخانه‌ها برخوردار بود: تماشاخانه‌هایی با ویژگی‌های معماری خاص، که رابطه‌ای مطلوب بین صحنه و مردم را میسر می‌ساخت، و تماشاگرانی با هرگونه زمینه اجتماعی و اقتصادی و هر میزان بهره‌مندی از سواد نمایشنامه‌ها و بازیگران تئاتر «الیزابتین» خود محصول شرکت‌های تئاتری (رپرتواری\*) بودند که اکثراً کارکنان دایمی داشتند، کارکنانی اعم از نویسندگان، بازیگران، تکنیسین‌ها، مدیران، طراحان، جامه‌داران و... گروه‌های تئاتری دوران الیزابت نقش‌ها را بین گروه ثابت بازیگران (که هر کدام نوع خاصی از نقش‌ها را بارها و بارها، به‌طور مکرر به اجراء درمی‌آوردند) تقسیم می‌کردند، نقش‌هایی مثل: پیرمرد، شخصیت کمیک، شخصیت جوان یا نوجوان و... شخصیت‌هایی همچون شخصیت‌های آثار شکسپیر از یک نقش تراژیک یا کمیک به نقش تراژیک یا کمیک دیگر می‌رفتند و این نمایشنامه‌ها از یک شیوه لباس، کلیشه‌ها و قراردادهای زمان خود، مثل صحنه‌های تراژیک، تدابیر کمیک، قراردادهای نمایش پاستورال، صحنه جنگل و... برخوردار بودند و درست در همین نقطه بود که یک اثر شکسپیر، مارلو یا جانسون می‌توانست یک قرارداد تئاتری را به یک سبک شخصی مبدل کند، حقیقتی که

تام اسنوبارد و مارک نورمن آن را در کانون اثر خود شکسپیر عاشق قرار داده، و در نخستین دقایق فیلم، و پس از گذراندن طرح داستانی و شخصیت‌ها از میان این شرایط، فضاها و قراردادهای، عملاً به طرح آن می‌پردازند.

آن چه که می‌توانیم به عنوان طرح داستانی شکسپیر عاشق بیان کنیم، از این شرایط تاریخی، قراردادهای و فضاهای مأنوس جدا نیست. داستان، آن‌گونه که فیلمنامه بیان می‌کند، درست از همین جا، یعنی از بطن همین شرایط تاریخی، قراردادهای و فضاهای مأنوس حرفه‌ای آغاز می‌شود و با آفرینش یکی از بزرگ‌ترین درام - سرگذشت‌های عاشقانه تاریخ پایان می‌گیرد. در آغاز فیلمنامه، زمان صرفاً با یک عنوان، یک نوشته، خودنمایی می‌کند: «لندن - تابستان ۱۵۹۳»، صحنه‌های پی‌آمد، همه مقدمه، ارایه وضعیت و شرایط و به ویژه معرفی ویل (ویلیام) شکسپیر است، که به شیوه‌ای ماهرانه، بی‌آنکه سیر پیشرفت داستان و شخصیت‌ها را متوقف کند، یا حتی خط سیر موازی با سیر تحول درام ایجاد کند، در بدنه اثر جاسازی شده است. به طرح داستانی برگردیم: لندن، در تابستان ۱۵۹۳، ویل شکسپیر، هنرمند سخت کوش و جوان تئاتر الیزابتین، دچار گرفتاری و مخمصه‌های بسیار است. احساس می‌کند که در سایه رقیب پر جاذبه خود، «کیت مارلو» قرار دارد، و از این هم بدتر، در چنگال دسته نویسندگان تماشاخانه‌ها به خود می‌پیچد و نومیدانه به دنبال سرچشمه الهام می‌گردد. اثری که او در حال نوشتن آن است، یعنی «رومنو و اتل، دختر دزد دریایی» انگار خیال نوشته شدن ندارد.

در چنین احوالی، الهه الهام ویل در هیئت لیدی ویولا فرود می‌آید. لیدی ویولا دختر جوان ثروتمندی است که آرزوی بازیگری تئاتر در سر می‌پروراند، هر چند که زنان از حضور در صحنه تئاتر الیزابتین منع

شده‌اند. ویولا که دختر جسور و نترسی است، ریش و سبیل می‌گذارد تا در هیئت مردان برای نمایشنامه ویل امتحان بازیگری دهد، اما هیئت مبدل ویولا پس از آن که او و شکسپیری اختیار به سوی هم جلب می‌شوند، از پرده برون می‌افتد. سرانجام، ویل اخگر خلاقه خود را بازمی‌یابد و عشق خود به ویولا را به جوهره درام تراژیک مبدل می‌سازد، و بدین سان یکی از بزرگ‌ترین داستان‌های عاشقانه تمامی اعصار را می‌آفریند.

بخش‌های آغازین فیلمنامه «شکسپیر عاشق» که در این جا می‌آید، در واقع ۱۰ دقیقه نخست فیلم را تشکیل می‌دهد و کار آن عمدتاً رهیافتی واقع‌گرا به حال واحوال، فضا و مردمان پیرامون زندگی و هنر شکسپیر است، کاری که لارنس اولیور در فیلم «هنری هشتم» به شیوه‌ای دیگر و در برخورد با ساختار نمایشی یک اثر شکسپیری و معماری تئاتر گلوب (Globe - یکی از بزرگ‌ترین تماشاخانه‌های الیزابتی) به انجام می‌رساند. در عین حال، این رهیافت واقع‌گرا خود سرانجام به صورت یک فانتزی درباره تصنیف مشهورترین داستان عاشقانه جهان جلوه‌گر می‌شود.

#### داخلی - تئاتر رُز - روز

آسمان. که بر زمینه آن عنوان «لندن - تابستان ۱۵۹۳» نمایان می‌شود. کارت عنوان: در روزگار شکوهمند «تئاتر الیزابتی» دو تماشاخانه بر سر نویسندگان و تماشاگران در نزاع بودند. در شمال شهر تئاتر کیرتن (پرده)، موطن مشهورترین بازیگر انگلستان، «ریچارد بریج ۱»، قرار داشت. و در آن سوی رودخانه (تیمز)، رقابتی که از سوی فیلیپ هنسلو<sup>۲</sup>، پیشه‌وری با مشکل پول نقد به پا بود.....

... (تئاتر) رُز...

بنایی به تدریج نمایان می‌شود. «تئاتر رُز»، با سه طبقه جایگاه (لُز) تماشاگران در گرداگرد بنا، و حیاط روباز در وسط. روی زمین، بر پوستری - پاره، خاک آلود و کهنه، با خطی سردستی،

نوشته‌اند:

هفتم و هشتم سپتامبر، هنگام ظهر آقای ادوارد الین<sup>۳</sup> و افراد آدمیرال در تئاتر رُز، رودکنار تراژدی غم‌انگیز انتقام از نزول خوار

روی این (تصویر) جیج و فریاد مردی زیر شکنجه. فریادها از سمت صحنه که پرده‌اش بسته، می‌آید.

صدا (خارج از صحنه)

ای سگ نانجیب! من گاز گرفته شده‌ام

و تو زوزه می‌کشی؟

داخلی. تئاتر رُز. صحنه نمایش. روز.

صاحب تئاتر، فیلیپ هنسلو همان مردی است که فریاد می‌کشد. چکمه هنسلو روی آتش است. او را طوری روی صندلی نشانده‌اند، که پاهایش روی ذغال‌های داغ آتشی قرار گرفته که در منقل می‌سوزد. لامبرت، مردی شوروی که فنی من او را استخدام کرده، هنسلو را در آن وضع نگاهداشته است. فنی من صاحب همان صدا است. نفر چهارم، فرییس، دختردار فنی من است.

فنی من

من چه هستم، آقای لامبرت؟

لامبرت

سوخته، آقای فنی من

فنی من

تا چه حد سوخته، آقای فرییس؟

فرییس

به قدر دوازده پانده، یک شلینگ و چهار پنی، آقای فنی من، با منفعت‌اش.

هنسلو

آآآخ! می‌پردازمش!

فنی من

کی؟

هنسلو

تا دو هفته، سه هفته حداکثر، آآآخ! رحم کنید.

فنی من  
پاهایش را در آورید. از کجا می آوری آن....

فریس  
(همان نابغه ریاضی با دفتر حساب اش)  
شانزده پاند، پنج شلینگ و نه پنی....

فنی من  
.... با منفعت اش راه در ظرف سه هفته؟

هنسلو  
یک نمایشنامه جدید عالی دارم!

فنی من  
پاهایش را بگذار آن میان.

هنسلو  
یک کمدی است.

فنی من  
دماغش را ببر.

هنسلو  
یک کمدی جدید. از ویل شکسپیر!

فنی من  
و گوشه اش را.

هنسلو  
و یک سهم. ما با هم شریک می شویم. آقای فنی من!

فنی من  
(مردد است)

شریک؟

هنسلو  
تماشاگر - حیران کن است - هویت های عوضی، کشتی  
شکستگی، شاه دزدان، قضیه یک سگ، و عشقی که  
بیروز می شود.

لامبرت  
به نظرم قبلاً آن را دیده ام. خوشم نیامد.

هنسلو  
این دفعه از شکسپیر است.

فنی من  
عنوانش چیست؟

هنسلو  
رومئو و ایتل دختر دزد دریایی

فنی من  
عنوان خوبی است.

فنی من با انگشتانش اشاره به فریس و لامبرت می کند.  
لامبرت بند از پای هنسلو می گشاید، فریس شروع به  
نوشتن قراردادی می کند.

فنی من (ادامه)  
نمایشنامه وقت گیر است. یافتن بازیگران... تمرین ها....

حالا بگویم سه هفته تا افتتاحش کار دارد - که می شود -  
چه - پانصد تا عوام که هر کدامشان دو پنی می دهند، به  
علاوه چهارصد تا جای نشستن، به عبارت سه پنی -  
یک پنی اضافه برای هر تشکچه، بگو دوست تا  
تشکچه، حالا بگو دو تا اجرا هم برای اطمینان - چقدر  
شد آقای فریس؟

فریس  
درست شد بیست پاند، آقای فنی من.

فنی من  
درست است!

هنسلو  
ولی باید دستمزد بازیگران و نویسنده را بپردازم.

فنی من  
سهمی از منافع

هنسلو  
هرگز منافی....

فنی من  
البته که نه!

هنسلو  
(توجه اش جلب شده)

آقای فنی من. گمانم فکری به سرتان خطور کرده.

فنی من قراردادی بر روی میز و کنار قلم پر و دوات می‌کوبد.

فنی من

این جا را امضاء کن  
هنسلو قلم پر را گرفته و امضاء می‌کند.

فنی من

(ادامه می‌دهد)

«رومنو و ایتل دختر دزد دریایی».... تقریباً تمامش کرده؟

هنسلو

بدون شک در همین لحظه مشغول تکمیل اش است.

داخل - اتاق ویل - روز

فضایی کوچک و تنگ در زیر شیروانی یک ساختمان - قفسه‌ای به هم ریخته حاوی انواع و اقسام اشیاء، لابه‌لای تکه‌های مجاله شده کاغذ گیر کرده‌اند. در میان این اشیاء و کاغذها فرصت مشاهده یک مجسمه انسان، و لیوان دسته‌داری را داریم که رویش نوشته: هدیه‌ای از جانب استراتفورد - آپان - ای وان<sup>۲</sup>.

کاغذهای مجاله شده بیشتری گه‌گاه به سوی قفسه پرتاب می‌شود. مردی که این کاغذها را پرت می‌کند، ویل شکسپیر، روی میزی خم شده و با قلم پر به دقت تمام مشغول نوشتن است.

اکنون می‌بینیم که چه می‌نویسد. ویل بارها و بارها تمرین امضاء می‌کند. «ویل شکسپیر<sup>۵</sup>... و شکسپیر<sup>۶</sup>... ویلیام شسپیر<sup>۷</sup>...» هر بار هم از امضاء ناراضی است، و هر بار هم کاغذ را مجاله کرده، و به آن گوشه پرتاب می‌کند.

ناگهان ویل بی‌تاب می‌شود. از جا می‌پرد و به سوی محوطه اتاق زیر شیروانی، جایی که تیرهای شیب سقف قرار دارد و خوابگاه اوست، می‌رود، و شروع به پوشیدن چکمه‌هایش می‌کند. در این لحظه در باز می‌شود و هنسلو به داخل می‌آید. او از نفس افتاده و

پاهایش سوخته است.

هنسلو

ویل! نمایشنامه من چه شد؟ بگو که تقریباً به پایانش رسانده‌ای! بگو که آغازش کرده‌ای.  
(نومیدانه)

آغازش کرده‌ای؟

ویل

(در تقلا می‌کند تا پا کردن چکمه)

گمان مبر که ستارگان آتش‌اند، گمان مبر که خورشید از جای می‌جنبند....

هنسلو

نه، نه، ما وقت نداریم، شعر بگذار و به نثر سخن بگو. نمایشنامه من کجاست؟

ویل

(در حالی که با سرانگشتان بر پیشانی خود می‌زند و می‌خواهد از در بیرون برود)  
همه‌اش در این جا محبوس و محفوظ است.

هنسلو

قربان خدا بروم!

(سپس با تردید)

محبوس؟

ویل

تا زمانی که الهه الهام خود را بیابیم....

خارجی - خیابان - بیرون خانه ویل - روز  
ویل در ناحیه شلوغ شهر زندگی می‌کند. فروشندگان دوره‌گرد اجناس خود را جبار می‌زنند، و فروشندگان با نوشته‌های تبلیغاتی، امر بران، و تاجار به کار خود مشغول‌اند. هنسلو خود را به ویل که با قدم‌های بلند و مصمم راه می‌رود، می‌رساند.

هنسلو

(خود را می‌رساند)

دختر نمایش این دفعه چه کسی است؟

ویل

دختر، همیشه آفرودیت است.

هنسلو

آفرودیت بگات که پشت آن سگ و شیپور کارش را می‌کند؟

ویل

هنسلو، تو که فاقد روح و جانی، چگونه می‌توانی آن تهی را که در جست و جوی هم - جان خودست، درک کنی؟

هنسلو

من که آدمی مرده‌ام و به خاک سیاه نشسته. تئاتر من در دوازده هفته به خاطر طاعون بسته بود، کمپانی (تئاتری) من در محوطه مهمانخانه‌های انگلستان نمایش می‌دهد، حال آنکه آدم‌های پربج<sup>۸</sup> و چمبرلین<sup>۹</sup> را به دربار می‌خوانند و هر کدام ده پاند برای اجرای نمایشنامه تو، که برای تئاتر من، به قلم نویسنده من، به مسئولیت من.

هنسلو(ادامه)

دریافت می‌کنند، آن هم زمانی که تو سرخوش و سرخال به سر می‌بردی.

ویل

چه نمایشنامه‌ای، ریچارد کروک بک؟<sup>۱۰</sup>

هنسلو

نه - چیزی که می‌خواهند کم‌دی است، ویل! کم‌دی! مثل، رومو و اتل؟

ویل

چه کسی آن را نوشته؟

هنسلو

هیچ‌کس! تو آن را برایم می‌نویسی! برایش ماهی سه پاند به تو داده‌ام.

ویل

نصف آن چه که وعده‌ام دادی. هنوز به خاطر آقای از ورونابه من بدهکاری.

خارجی - خیابانی دیگر - روز

هنسلو در ادامه خواهش خود چندان فرو نمی‌ماند.

هنسلو

..... ویل! پول برای تو و من چه ارزشی دارد؟ من حامی توام، و تو حرف‌نویس من! طاعون که به سرآید، بریج کریستوفر مارلو<sup>۱۱</sup> جدیدی برای (تئاتر) گرتین<sup>۱۲</sup> خواهد داشت و من چیزی برای (تئاتر) رز<sup>۱۳</sup> نخواهم داشت.

ویل توقف می‌کند.

ویل

آقای هنسلو، می‌شود پنجاه پاند به من وام بدهید؟

هنسلو

(حیران)

پنجاه پاند؟ برای چه؟

ویل

بریج به من پیشنهاد مشارکت در گروه چمبرلین را کرده. با پنجاه پاند روزگار اجیر - بازیگری من به پایان می‌رسد.

هنسلو

قلبم را درآور! جگرم را نزد سگ‌های بینداز!

ویل

پس پاسخت نه است.

ویل به یکی از خیابان‌های جانبی می‌پیچد.

خارجی - بازار - روز

هنسلو و ویل از محوطه یک بازار شلوغ، جایی که یک واعظ پاک - دین (پیورتین)<sup>۱۴</sup>، میک پیس<sup>۱۵</sup>، برای هر کس که به سخن او گوش فرادهد، موعظه‌ای آمرانه | ناهایانه سر می‌دهد.

میک پیس

.... و خداوند آنها را به سختی خواهد کوفت! آری، عنایت‌تان به من باشد. تئاترها مستخدمه‌های شیطان‌اند!

تحت نام (تئاتر) کرتین، بازیگران نطفه هرزگی در زنان شما، عصیان در نوکرانتان، بی‌عاری در شاگردانتان و شرارت در کودکانتان می‌پرورند! و (تئاتر) رُز، بدین‌گونه، با هر نامی بوی گند می‌پراکند! طاعون بر روی خانه‌های فساد فرود آید!

ویل به هنگام گذر از این جا به خوسندی چیزی به خاطر می‌سپارد.

### خارجی - خانه دکتر مُت - روز

ویل به داخل کوچه‌ای باریک می‌پیچد و به سمت دری می‌رود.

### هنسلو

کجا می‌روی؟

ویل

به جلسه اعتراف هفتگی‌ام.

همین که هنسلو وارد می‌شود، در به روی او بسته می‌شود. تابلوی این مکان را منزل دکتر مُت داروساز، کیمیاگر، طالع‌بین، منجم، معبر خواب، و کشیش و مرشد روح انسان. هنسلو حیران به نظر می‌رسد.

### داخلی - خانه دکتر مُت - روز

یک نساج خشک کرده از سقف آویزان است، قرص، معجون، طلسم و آویز چشم‌زخم، نمودار هیئت ستارگان و انبوه خرت و پرت‌های عجیب و غریب خانه را اشباع کرده است. شهادت‌نامه‌ها و گواهی‌های قاب شده مدارج علمی بر دیوارها آویخته است.

ویل به پشت بر کاناپه‌ای خوابیده چشمانش بسته است.

دکتر مُت کنار کاناپه نشسته، به حرفهای ویل گوش می‌دهد و گه‌گاه یادداشتی بر لوحی که روی زانوش نگهداشته، می‌نویسد. چیزی که این جا می‌بینم کمتر از تجسسی کاذب از سیده‌دم عصر جلسات روانکاوی نیست. طول زمانی با ساعت شنی اندازه‌گیری می‌شود.

### ویل

واژه‌ها، واژه‌ها، واژه‌ها... زمانی، آن چنان قریحه و نبوغی داشتم که... می‌توانستم از واژه‌ها عشق بیافرینم آن چنان که کوزه‌گر از گل جام می‌سازد... عشقی که تیول شاهان را سرنگون می‌کند، عشقی که دو قلب را به هم پیوند می‌دهد اگر چه از آسمان آتش دوزخ و سنگ آذرخش بیارد....

در برابر شش پنی برای هر سطر، می‌توانستم در صومعه‌ای آشوب به پا کنم... اما حالا....

### دکتر مُت

و هنوز می‌گویی که با زنان ارتباط دارد؟ به نظر ویل تمایلی به پاسخ دادن ندارد. دکتر مت به یادداشت‌هایش رجوع می‌کند.

### دکتر مت (ادامه)

سو<sup>۱۶</sup> سیاهه، فویه<sup>۱۷</sup> چاقه، رزالین<sup>۱۸</sup>، خیاط بریج، آفرودیت<sup>۱۹</sup>، همان که پشت سر آن سگ.... و....

### ویل

(حرفش را قطع می‌کند)

آری، گاه و بی‌گاه، اما که چه؟ من نبوغ و قریحه‌ام را از دست داده‌ام.

### دکتر مُت

کار من اینجا کمک به توست. تو خود به کلام خودت بگو.

### ویل

من قریحه‌ام را از دست داده‌ام.

(گفتن این را دشوار می‌یابد)

انگار که پر - قلم‌ام شکسته. انگار که اندامگان تخیل‌ام خشکیده. انگار که برج سربلند نبوغم واژگون گشته.

### دکتر مُت

جالب است.

### ویل

هیچ برون نمی‌آید.

### دکتر مُت

بسیار جالب است.

### ویل

چهارسال و صد مایل آن طرف‌تر در استراتفورد<sup>۲۲</sup>  
بستر سردی هم بود، از آن زمان که دوقلوها به دنیا  
آمدند. دوری از موطن نعمتی بود.

### دکتر مُت

پس اکنون آزادی برای عاشقی....

### ویل

با این حال نه می‌توانم عاشق باشم و نه از عشق بنویسم.  
دکتر مُت دستی دراز کرده و یک دستبند شیشه‌ای به شکل مار  
برمی‌دارد.

### دکتر مُت

بیا، این دستبندی است که در معبد سایکی (روح انسان)  
در (کوه) المپ پیدا شده - ارزان است، فقط چهارپنی.  
نامت را بر کاغذی بنویس و داخل دهان مار (دستبند)  
فروکن.

ویل با تعجب به دستبند مار شکل نگاه می‌کند.

### ویل

آیا این قریحه و نبوغم را سر جایش می‌آورد؟

### دکتر مُت

زنی که این مار را بر دست خود کند، در رؤیای تو فرو  
می‌شود، و قریحه‌ات بازخواهد گشت. واژه‌ها همچون  
رودی روان خواهند شد. یک هفته دیگر نزد من بیا.  
دستش را دراز می‌کند. ویل یک سکه طلا (یک پاندی) در  
آن می‌اندازد، و دستبند را می‌گیرد.

خارجی - خانه دکتر مُت - روز

ویل بیرون می‌آید. هنسلو، در حالی که پاهایش را در  
آبشخور اسبان گذاشته تا آنها را تسکین دهد، منتظر  
اوست. ویل درست از کنار او می‌گذرد، و هنسلو به  
دنبالش می‌آید.

### هنسلو

باز کجا می‌روی؟ ویل؟

### ویل

### ویل

(حرفش را قطع می‌کند)

مثل این است که بخواهی از کف دست تارمویی بر کنی.

### دکتر مُت

(با لحنی واقع‌بینانه)

بگو ببینم، آیا این اواخر در کارزار عشق مغلوب  
شده‌ای؟

ویل به سوی او برمی‌گردد. این را از کجا می‌داند؟

### دکتر مُت (ادامه)

چند وقت است؟

### ویل

زمان بسیاری بر آن گذشته، اما اخیراً....

### دکتر مُت

نه، نه، تو دارای همسر و کودکان....

شن از گلوگاه ساعت شنی فرومی‌ریزد.

بعداً

چندان شنی باقی نمانده است.

### ویل

آن زمان نوجوانی هجده ساله بودم. آن‌ها توی<sup>۲۰</sup> زنی  
بود، یک و نیم برابر سن من.

### دکتر مُت

زنی مال و منال دار؟

### ویل

(شانه‌هایش را بالا می‌اندازد)

کلبه‌ای داشت. یک روز دریافتم که سه ماهه آبستن  
است، این بود که....

### دکتر مُت

و روابط‌تان؟

### ویل

از طرف مادرم، خانواده آردن<sup>۲۱</sup>

### دکتر مُت

نه، بستر زناشویی‌تان را می‌گویم.



به پالاس، در وایت هال<sup>۲۳</sup>.

نه، اگر تو آن را بازی کنی، مردم به سته کا<sup>۳۱</sup> خواهند

خندید.

چنان که می توان دید، این نخستین دقایق در «شکسپیر عاشق» به دلایل متعدد توان و نیروی محرکه فیلم را تدارک می بیند، دقایقی که بنا به کارکرد خود، عهده دار تکالیف متعددی است:

این دقایق، در ابتدا ما را با یکی از مهم ترین جنبه های تئاتر الیزابتین، یعنی حرفه تئاتر به عنوان یک شغل یا کسب و کار آشنا می سازد، فیلیپ هنسلو پیشه وری در دنیای تئاتر الیزابتین است و مثل هر پیشه وری دیگری مشکل پول نقد و تعهدات مالی دارد. صاحبان سرمایه در این پیشه او را شکنجه می کنند چون هنسلو به تعهدات مالی اش عمل نکرده و سرمایه آنان را به خطر انداخته است. فقط قول به صحنه آوردن «یک کمدی جدید، کمدی هیئت های عوضی، کشتی شکستگی، شاه دزدان، قضیه یک سگ و عشقی که پیروز می شود»، آن هم به شرطی که شکسپیر آن را نوشته باشد، هنسلو را نجات می دهد. پس هنسلو با پاهای سوخته به دنبال شکسپیر جوان می افتد. اما ویل شکسپیر در مخصصه های بسیار و مهم تر از همه آنها در مخصصه هويت گرفتار است. او حتی نمی داند چه نامی برای خود برگزیند. هم چنان که هنسلو به التماس به دنبالش روان است، از لندن اواخر قرن شانزدهم عبور می کنیم، حرفه و کسب و کار تئاتر را در کنار هر حرفه دیگر، از جمله حرفه واعظ «پیوریتن» می بینیم که تئاتر را با هرزگی و طاعون یکی می پندارد. این بازاری است که هر حرفه ای در آن جای دارد از جمله حرفه دکتر مُت که به نوعی روانشناس شکسپیر است. تئاتر الیزابتین از حیات اجتماعی مردم جدا نیست و شکسپیر جوان این تئاتر را به خوبی می شناسد.

این نخستین دقایق ما را با شخصیت اصلی و روابط او آشنا می کند: ابعاد برونی و درونی زندگی شکسپیر جوان در برخورد هایش با هنسلو و دکتر مُت باز

داخلی - وایت هال پالاس - پشت صحنه - روز  
وایت هال هنوز معنایی ندارد. ما در پشت پرده های بسته صحنه تئاتری هستیم که سخت در تدارک اجرای قریب الوقوع نمایش «دو آقای جنتلمن اهل ورونا» است. این در واقع تئاتر نیست، بلکه، چنان که خواهیم دید، یک تالار ضیافت است. ریچارد بریج قرار است «پروتوس<sup>۲۴</sup>» را بازی کند. پسرکی بازیگر «سیلویا<sup>۲۵</sup>» را بازی خواهد کرد، و دستکاری های آخرین دقایق بر روی گریم او را رزالین<sup>۲۶</sup> انجام می دهد. «لونس<sup>۲۷</sup>» یکی از دلقک ها، کمدین معروف ویل کمپ<sup>۲۸</sup> است. سگ «لونس» «کراب<sup>۲۹</sup>» در خدمت کمپ است و چندان کمکی نمی کند. دکوری وجود ندارد. پلاکاردی که راهنمای مفیدی است و روی آن نوشته ورونا - مکانی باز آماده در دست گرفتن است. صدای نوازندگان را که ساز خود را کوک می کنند می توان شنید. از سوی دیگر پرده صدای مهمه ای قابل انتظار به گوش می رسد.

کمپ سگ را به ورودی (کنار) صحنه هدایت می کند و به دنبال چیزی جعبه وسایل صحنه را زیر و بالا می کند. او مجموعه ای را در آن جا پیدا می کند. یک پایش روی جعبه است و آرنج او بر زانویش، به مجموعه نگاه می کند... به عبارت دیگر، او ما را به یاد هملت می اندازد. ما این را از دیدگاه (Pov<sup>۳۰</sup>) ویل می بینیم، که تازه از در پشت صحنه وارد شده است.

ویل

(پیش می آید)

تقاضا می کنم، آقای کمپ، مواظب باشید. توهم همین طور، کراب نیک.

کمپ

کراب عصبی است. او تا به حال در پالاس بازی نکرده. پس کسی برایم یک تراژدی می نویسی، ویل؟ من می توانم آن را اجرا کنم.

ویل

- 1- Richard Burbage, 2- Philip Henslow, 3- Edward Aline  
 4- Stratford - upon - Avon, 5- Will Shagsbeard  
 6- W. Shakspar, 7- William Shasper, 8- Burbage  
 9- Chamberlain, 10- Richard Crookback  
 11- Christopher Marlow, 12- Curtain, 13- Rose  
 14- Puritan, 15- Make Peace, 16- Sue, 17- Phoebe  
 18- Rosaline, 19- Aphrodite, 20- Anne Hathaway  
 21- The Ardens, 22- Stratford, 23- Whithall  
 24- Proteus, 25- Silvia, 26- Rosaline, 27- Launce  
 28- Will Kempe, 29- Crab, 30- Point of view  
 31- Seneca فیلسوف، نویسنده و نرآزدی نویس رم باستان

می شود. اگر او در برخورد با هسلو از موضع رفیع هنرور یا پیشه‌وری که ماده اصلی کار و شکل دهی آن را به دست دارد، صحبت می‌کند، در روبه‌روی با دکتر مُت از مرگ نیوغ قریحه خود سخن می‌گوید و از سرگشتگی و حیرانی در کار عشق. این دقایق ما را در انتظار عشق می‌گذارد، اگر عشقی نباشد، شکسپیر نخواهد بود. اگر لیدی ویولا نباشد، رومئو و ژولیتی نخواهد بود....

و باز، این دقایق لحن کلی فیلم را برقرار می‌کنند؛ فضای ذهنی شکسپیر فضایی رؤیایی است فضایی سیال که با زمان میانه‌ای ندارد و این درست در مقابل واقعیت‌های پیرامون او، کسبه دنیای تئاتر، روابط حرفه‌ای، مردم و ملکه قرار می‌گیرد. نویسندگان فیلمنامه با اشارات گذرا و در عین حال حساس در این مرحله فیلمنامه لحن کلی فیلم را پی‌ریزی می‌کنند.

هدف شخصیت مرکزی در همین دقایق نمایان می‌شود. با آن که هدف شکسپیر جوان بازیابی قریحه خود است، اما این بازیابی بی‌یافتن عشق میسر نمی‌شود. آیا برای شکسپیر عاشقی یک هدف است؟ بیشتر نظر، تلقی و احساسات ما نسبت به فیلم در همین نخستین دقایق شکل می‌گیرد پیچیدگی‌ها و برخوردهایی که از این پس ظاهر می‌شوند؛ برخورد با رقیب قدری چون «کیت مارلو» و خیل دیگر نویسندگان تماشاخانه‌ها، شکسپیر جوان را به نهایت درماندگی سوق می‌دهند و تنها وجود الهه الهامی چون ویولا می‌تواند او را نجات دهد. آنچه در آغاز «شکسپیر عاشق» می‌آید، پیدایی این الهه را محتمل و حتی اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

پی‌نوشت‌ها:

- منظور تعدادی نمایشنامه است که یک شرکت تئاتری در عرض سال اجرا می‌کرد.



پرو، شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی